

تأثیر گذاری فلسفه بر روش شناسی اقتصاد (مطالعه تطبیقی اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی) ♦

محسن زنگنه¹

چکیده

مطالعه روش شناسی علوم و از جمله علم اقتصاد متعارف، نشان از تأثیر پذیری این علوم از مکاتب فلسفی دارد. این تأثیر پذیری در حوزه های «هستی شناسی»، «انسان شناسی»، «معرفت شناسی» و از طریق مبادی تصویری و تصدیقی صورت گرفته است. **هدف:** هدف نگارنده در این تحقیق، بررسی روش شناختی مطالعات اقتصاد اسلامی و میزان تأثیر پذیری اقتصاد اسلامی از فلسفه اسلامی بود. **روش:** روش تحقیق حاضر، تحلیلی بر اساس مطالعات کتابخانه ای بود. **یافته ها:** با وجود تأکید اکثر دانشمندان اقتصاد اسلامی بر نقش و تأثیر مباحث فلسفی در روش شناسی مطالعات اقتصاد اسلامی، دیدگاه های فلسفه اسلامی در اقتصاد اسلامی امتداد نیافته یا اصولاً مباحث روش شناسی، چندان مورد توجه اقتصاددانان اسلامی قرار نگرفته است. **نتیجه گیری:** ضرورت و لزوم بازنگری در روش شناسی مطالعات اقتصاد اسلامی بر اساس فلسفه اسلامی.

واژگان کلیدی: فلسفه، روش شناسی، اقتصاد اسلامی.

♦ دریافت مقاله: 98/11/01؛ تصویب نهایی: 99/04/17.

1. دکترای علوم اقتصادی (گرایش اقتصاد اسلامی)، استادیار دانشگاه بین المللی اهل بیت (علیهم السلام) / نشانی: تهران، بلوار ارتش، نبش ابوذر، پلاک 35 / شماره: 22449316 / Email: zanganeh.mohsen@gmail.com

الف) مقدمه

پایه علم بر فلسفه است و اگر فلسفه نباشد، علم وجود ندارد. اگر استنتاج فلسفی نباشد، اصولاً علم بی‌معنا خواهد بود (خامنه‌ای، 1389). فلسفه‌های غربی در امتداد خود همه عرصه‌های زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داده، سیستم‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، وضع حکومت و کیفیت تعامل مردم با همدیگر را معین می‌کنند (مومو، 1380). مطالعات اقتصادی در غرب نیز همواره متأثر از فلسفه بوده است. نظریه‌های اقتصاددانان کلاسیک و نظریه‌های مارکس و کینز از آموزه‌های متفاوت فلسفی سرچشمه می‌گیرند که از قرن هفدهم تا کنون به تناوب در دنیای غرب وجود داشته است (مینی، 1375: 2). این تأثیرات، حوزه‌های گوناگون فلسفه، اعم از معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی تا هستی‌شناسی را شامل می‌شود؛ به طوری که در هر مقطع تاریخی، متناسب با تفکرات فلسفی رایج، نوعی روش‌شناسی را در مطالعات اقتصادی شاهد بوده‌ایم. اقتصاددانان مسلمان نیز در مطالعات اقتصادی خود، به ضرورت توجه به فلسفه اسلامی و تأثیرات آن در شکل‌گیری علم اقتصاد اسلامی پرداخته‌اند. این نوشتار به دنبال آن است تا ضمن تبیین چگونگی تأثیرپذیری اقتصاد متعارف از فلسفه، با تأکید بر روش‌شناختی به بررسی میزان این تأثیرپذیری در مطالعات اقتصاد اسلامی بپردازد.

ب) چیستی فلسفه

واژه فلسفه ابتدا توسط سقراط (قرن پنجم قبل از میلاد) به کار برده شد. در آن زمان، فلسفه به تمام علوم رایج اطلاق می‌شد. ارسطو اولین کسی بود که اقدام به تقسیم‌بندی علوم کرد. وی فلسفه را به سه شاخه نظری،¹ عملی² و شعری یا تولیدی³ تقسیم کرد (ملکیان، 1380: 15). وی علوم سیاست، لشکرکشی، خطابه و اقتصاد را در فلسفه عملی قرار داد و فلسفه نظری را بر اساس تقسیم‌بندی موجودات از حیث تحرک و مادّیت و اینکه در خصوص کدام موجودات بحث می‌شود، به فلسفه طبیعی (موجودات مادی و متحرک)، فلسفه ریاضی (موجودات مادی و غیر متحرک) و فلسفه الهی (موجودات غیر مادی و غیر متحرک) تقسیم کرد. فلسفه الهی که به فلسفه اولی یا مابعدالطبیعه مشهور شد و در زمینه مجرّات بحث می‌کند، همان معنای مشهور فلسفه است که امروزه کاربرد زیادی دارد و ما نیز همین تعریف را می‌پذیریم.

مسائل یک علم عبارت است از قضایایی که موضوعات آنها زیر چتر عنوان جامعی (کل یا کلی) قرار می‌گیرند (مصباح یزدی، 1388: 78)؛ موضوع هر علم چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتیه‌اش بحث می‌شود و مسئله هر علمی، مبین یکی از عوارض ذاتیه موضوع آن علم است (عبودیت، 1379: 30). موضوع فلسفه،

1. Theoretical Philosophy

2. Practical Philosophy

3. Productive Philosophy

«موجود مطلق» یا «موجود بماهو موجود» است. در حقیقت؛ فلسفه دانشی است که خواص و احکام موجودیت و هستی را شناسایی می‌کند؛ یعنی فلسفه، علم هستی‌شناسی است.

مسائل مربوط به هستی و نقطه مقابل آن؛ یعنی نیستی و ماهیت آن، اقسام هستی (از قبیل تقسیم عینی و ذهنی، واجب و ممکن، حادث و قدیم، ثابت و متغیر)، قوانین کلی حاکم بر هستی از قبیل علیت، علت و معلول، اثبات طبقات هستی یا عوالم هستی و در نهایت، مسائل مربوط به روابط عالم طبیعت با عوالم مافوق، از مسائلی‌اند که در فلسفه به آنها پرداخته می‌شود. (همان: 35)

ج) ارتباط فلسفه و اقتصاد

در هر علمی از جمله اقتصاد، از یک سری قضایای مرتبط بحث می‌شود و هدف علم نیز اثبات قضایا و حل مسائل همان علم است. منتها پیش از ورود به یک علم، یک سری قضایا و شناختهای پیشینی ضروری است، که به آنها مبادی علم می‌گویند و هر علمی برای مبادی پیشینی خود نیازمند فلسفه است. مبادی علوم به مبادی تصویری و تصدیقی تقسیم می‌شوند.

مبادی تصویری؛ یعنی شناخت مفهوم و ماهیت موضوع علم و مفاهیم موضوعات و مسائل آن در خود علم مطرح می‌شود. مبادی تصدیقی که عبارتند از: تصدیق وجود موضوع و نیز تصدیق اصولی که برای اثبات و تبیین مسائل علم از آنها استفاده می‌شود، اغلب در علوم دیگر بحث می‌شوند و به دو دسته اصول متعارف یا مبادی علی‌الاطلاق و اصول موضوعه تقسیم می‌شوند.

اصول متعارف عبارتند از: یک یا چند اصل که دلایل و براهین آن علم بر آنها بنا شده و خود آن اصول، بدیهی و غیر قابل تردیدند (مطهری، 1373، ج 6: 474). اصول موضوعه که به آن اصول نظری (غیر بدیهی) نیز گویند، از مبادی برهان‌اند، اما قابل اثبات می‌باشند و به خودی خود غیر قطعی‌اند؛ منتهی اثبات این اصول در علم دیگری صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر؛ این اصول در قیاس با برخی علوم، مبدا محسوب می‌شوند؛ اما در آن علمی که متکفل اثبات آنها باشد، جزء مسائل به حساب می‌آیند.

علم اقتصاد نیز دارای مبادی تصویری و تصدیقی است. علم اقتصاد برای اثبات موضوع علم اقتصاد و نیز اهم اصول موضوعه خود، وامدار فلسفه است. برای مثال، می‌توان به اصل علیت و قوانین فرعی آن اشاره کرد که فقط در فلسفه اولی و با براهین عقلی قابل اثبات است. همچنین بسیاری از گزاره‌ها در خصوص انسان و رفتار اقتصادی وی در علم النفس فلسفی یا در روان‌شناسی فلسفی به اثبات می‌رسد.

از سوی دیگر، معرفت‌شناسی که به تحلیل مسئله شناخت پرداخته، درباره شناختهای انسان و ارزشیابی و تعیین ملاک صحت و خطای آن بحث می‌کند، در مباحث روش‌شناسی علم اقتصاد، نقش بی‌بدیلی دارد؛

568 ♦ تأثیرگذاری فلسفه بر روش‌شناسی اقتصاد

به طوری که می‌توان گفت تقابل نظام‌های اقتصادی مانند نظام‌های فکری مارکس و کینز، با نظام اقتصادی ارتدوکس، به سبب تضاد نظام معرفت‌شناسی آنان ناشی می‌شود. (مینی، 1375: 100)

به کارگیری روش خاص در کسب معرفت، ما را به معرفت ویژه‌ای از عالم و انسان می‌رساند. این معرفت ویژه، بینش خاصی را به انسان القا می‌کند که در کنار انگیزه‌ها و تمایلات آدمی، رفتار خاصی را در زمینه‌های فردی و اجتماعی موجب می‌شود. از آنجا که علم اقتصاد به بررسی و تحلیل رفتارهای اقتصادی انسان می‌پردازد؛ بنابراین، مباحث معرفت‌شناختی با دیدگاهها و تحلیلهای اقتصادی مرتبط می‌شود. (عیسی، 1379: 11)

پیرو مینی تأثیر معرفت‌شناسی بر اقتصاد را به گونه‌ای می‌داند که اقتصاد کلاسیک را متأثر از معرفت‌شناسی دکارتی معرفی کرده، معتقد است برخی از ویژگی‌های مشخص و بارز علم اقتصاد مانند ماهیت همانگویانه و غیر تکاملی آن، منفک بودن آن از دنیای تجربه و حتی دنیای تجربه را به سرزنش کشیدن، عدم توانایی آن در تطبیق با تغییراتی که در واقعیت‌های اقتصادی پیش می‌آید و غیره، کاملاً از آیین معرفت دکارتی سرچشمه می‌گیرد (مینی، 1375: 21). بنابراین، معرفت‌شناسی از دو طریق بر اقتصاد اثر می‌گذارد: نخست، تأثیر بر شناخت انسان از عالم و متأثر کردن رفتارهای اقتصادی انسان و دوم، تأثیر بر مباحث معرفت‌شناختی گزاره‌ها و قضایای اقتصادی.

تأثیر فلسفه بر اقتصاد و ظهور و بروز آن را می‌توان در روش‌شناسی مکاتب مختلف اقتصادی به روشنی جستجو کرد. روش‌شناسی به مطالعه استدلال‌های موجود فراسوی اصولی می‌پردازد که بر مبنای آن اصول، گزاره‌های علوم و معارف مختلف رد یا قبول می‌شوند (مک‌کلاب، 1987: 13). روش‌شناسی در حقیقت؛ به اعتبار روش می‌پردازد. مارک بلاگ روش‌شناسی را مطالعه روابط میان مفاهیم نظری و نتیجه‌گیری‌های تأیید شده درباره جهان واقعی می‌داند (بلاگ، 1994: 18). به طور خاص، روش‌شناسی اقتصاد به بررسی نحوه توجیه و اثبات نظریه‌های اقتصادی و دلایل ارجحیت آنها بر یکدیگر از جانب اقتصاددان می‌پردازد. بنابراین، می‌توان گفت تأثیر فلسفه بر اقتصاد از طریق مبادی تصدیقی، اصول متعارف، اصول موضوعه و مبانی معرفت‌شناسی صورت می‌گیرد که در روش‌شناسی آن علم، تبلور و ظهور می‌یابد. با این مقدمه، روش‌شناسی مکاتب مختلف اقتصاد متعارف را از حیث تأثیرپذیری از مکاتب فلسفی رایج بررسی می‌کنیم.

د) تأثیرپذیری مکاتب اقتصادی از فلسفه

در دوره قرون وسطی، توجه خاص به قیاس ارسطویی به همراه معنای خاصی از قانون طبیعی و افزودن رنگ دینی به این عناصر، روش‌شناختی خاصی در حوزه اقتصاد به وجود آورد. وجود نگرش کل‌گرایی در مقابل فردگرایی، از ملازمات قانون طبیعی قدیم و از دیگر ملاحظات روش‌شناختی اقتصاد پیش کلاسیک بود. بر اساس تفکر قیاسی مدرسی‌ها، اثبات واقعیت جهان و ملاحظه ابعاد و عناصر آن، تنها از طریق چشم

معمولی قابل قبول بود. بر همین مبنا بود که پیروان افکار قرون وسطایی، نتایج مدل‌های ریاضی کوپرنیک، کپلر و گالیله را درباره حرکت زمین نمی‌پذیرفتند؛ ولی دیدگاه بطلیموس درباره مرکزیت زمین و چرخش سیارات به دور آن را تأیید می‌کردند. این روش‌شناسی، روش‌شناسی قالب علوم را تا اواخر قرون وسطی و اوایل دوره رنسانس تشکیل می‌داد.

در عصر رنسانس (1300-1600) با طرح تدریجی اصالت انسان (اومانیزم) و سقوط سیطره کلیسا، اخلاق و جنبه‌های آن از اقتصاد جدا شد. تأکید بر امور اثباتی و استدلال مبتنی بر استقرا، آرام‌آرام جای توصیه‌های ارزشی، منافع اجتماعی و قیاس قرون وسطایی را گرفت. برخی از اقتصاددانان این عصر نیز مانند لوییسی دومولینا تلاش می‌کنند تا با روش استقرا و مطالعات تجربی، واقعیات اقتصادی و عناصر دستوری مد نظر مدرسی‌ها را به یکدیگر پیوند دهند (دادگر، 1391: 221). تحولات رنسانس موجب شده بود تا یک سری پیش‌فرضهای فلسفی و انسان‌شناختی مانند نفع شخصی (یا عقلانیت ابزاری)، فردگرایی، لذت‌گرایی و انسان‌گرایی (به معنای افراطی آن) در پژوهشهای علمی، از جمله در مطالعات اقتصادی مؤثر افتند. تحولات عصر روشنگری، کارآمدی سنن اخلاقی و دینی را زیر سؤال برد و تفکر دئیسم بر جامعه حاکم شد. در این عصر، همچنین زمینه سیطره علوم تجربی و اندیشه فیزیک نیوتنی فراهم شد و ایمان به عقل و علم، به جای ایمان به دین حاکم شد. تحلیلهای ریاضی و تجربی تنها شیوه‌های اعتباردهنده به مطالعات علمی محسوب می‌شدند (همان). این تحولات فلسفی و فکری موجب ظهور مکتب سوداگری (1500-1776) شد.

عقاید اقتصادی ویلیام پتی¹، جان لاک²، برنارد مندویل³، دادلی نورث⁴، ریچارد کانتیون⁵، جیمز استوارت⁶ و نیز بعضاً دیوید هیوم⁷، به عنوان اندیشه سوداگران و پیش‌قراولان تفکر اقتصاد کلاسیک ذکر می‌شود (جاکوب، 1968: 436). مکتب سوداگری، همزمان بود با قرن هفدهم و ظهور نظریات جدید در حوزه فلسفه و معرفت‌شناسی از جمله دکارت⁸. وی معتقد بود نظریه‌پردازی و فعالیت عقلی مستقل می‌تواند شاهدهی برای شناخت محسوب شود و این تفکر، آغاز نهضت عقل‌گرایی در زمینه مطالعات فلسفه علم و روش‌شناسی بود. تکامل اندیشه دکارتی، باعث تثبیت این نظریه شد که می‌توانیم ذهن را کاملاً از فضای خارج آن جدا کنیم. این مسئله توسط لاک و هیوم وارد مباحث اقتصادی شد. لاک از جمله فلاسفه‌ای است که با تأثیر از روش قیاس‌گرانه دکارتی، نقش بسزایی در روش‌شناسی علوم از جمله اقتصاد داشت. از

1. William Petty
2. John Locke
3. Bernard Mandeville
4. Dudley North
5. Richard Cantillon
6. James Stewart
7. David Hume
8. Descartes

570 ♦ تأثیرگذاری فلسفه بر روش‌شناسی اقتصاد

اساسی‌ترین کارهای لاک در زمینه روش‌شناسی اقتصاد، تصویری است که او از انسان اقتصادی ارائه کرد. وی انسان را موجودی عقلانی تصور می‌کند که برای منافع شخصی خود تلاش می‌کند و نیز در مسیرهای مشخصی رفتار می‌کند. لذا می‌توان بر اساس آن، به استخراج قوانین و اصول در ارتباط با رفتار وی اقدام کنیم. از سوی دیگر در همین ایام، دیدگاه تجربه‌گرایانه فرانسیس بیکن نیز توسط اقتصاددانانی از جمله پتی، وارد مباحث اقتصادی شد. پتی در کتاب «حساب سیاسی» خود به روشهای تحلیل نظری و استدلال حمله کرده، روش تجربی را مورد تأکید قرار می‌دهد. پتی در مقابل اندیشه قیاس‌گرایانه دکارتی، به تفکر استفراگرایانه بیکنی ایمان داشت؛ اما در عین حال، از اندیشه‌های دکارت مبنی بر جداسازی امور ذهنی و امور عینی نیز تأثیر پذیرفته بود. جیمز استوارت از دیگر اقتصاددانان این دوره است که با فرض اجتماعی بودن انسان، نوعی انتقاد نسبت به پیش‌فرض فردگرایی را در اقتصاد دنبال می‌کند.

دیوید هیوم از دیگر کسانی است که تأثیر فراوانی در روش‌شناسی اقتصاد داشت. هیوم ضمن آنکه بر روش تجربه‌گرایی (استقرا) تأکید دارد، اما تصریح می‌کند که استنباط استقرایی صرف غیر ممکن است. هیوم نسبت به ملازمه منطقی بین علت و معلول تردید داشت و قضایای ریاضی را دور از این استدلال تلقی می‌کرد. وی اعتقاد داشت قضایای ریاضی، زمینه اثبات درونی دارند و بنابر این، تحلیل‌های اقتصادی خود را بر مبنای ریاضیات و هندسه پیش برد. جداسازی امور اثباتی از دستوری، از دیگر دیدگاه‌های روش‌شناختی اوست. (دادگر، 1391: 232)

آدام اسمیت، بنیانگذار علم اقتصاد نوین، خود یک فیلسوف است که متأثر از فلسفه قرن هجدهم، در پی بسط فلسفه‌ای به نام نظام آزادی طبیعی بود که از فلاسفه طبیعی‌گرای فرانسوی اخذ کرده بود. می‌توان تأثیرپذیری آدام اسمیت از تحولات عصر روشنگری و نیز رواج فیزیک نیوتنی و اندیشه دکارتی را در شکل‌گیری نظریات وی کاملاً مشاهده کرد (اسمیت، 2007: 48). مکتب کلاسیک که با اسمیت آغاز شده بود، در زمان ریکاردو، روش‌شناسی اقتصاد را دچار دگرگونی ساخت. از دیدگاه وی، مفاهیم تاریخی، نهادی و مبتنی بر امور واقع، در حاشیه قرار می‌گیرند (ماچسون، 1978: 7). از نظر بلاگ، ریکاردو مدافع آن مدلی است که امروزه مدل فرضیه‌ای - قیاسی تبیین نامیده می‌شود (بلاگ، 1994: 101). روش قیاسی وی در استخراج قانون بازدهی نزولی، توزیع درآمد و رشد اقتصادی حائز اهمیت است (معارفی محمدی، 1391: 145). ریکاردو، مطالعات اقتصادی را به وادی انتزاع هدایت کرد. نقش دیگر ریکاردو، جهان‌شمول جلوه دادن نظریه‌های اقتصادی است. (نیومن، 1952: 86)

دیگر چهره شاخص مکتب کلاسیک، جان استوارت میل¹ است. میل، علم اقتصاد را علمی قیاسی، غیر دقیق و رشته‌ای جداگانه و متمایز می‌دانست (هاسن، 1992: 33). وی در اقتصاد سیاسی از نظر روش‌شناسی،

1. John Stuart Mill

اثبات گرا و عقل گرا بود. هر چند در معرفت‌شناسی و در کتاب منطقی خود، یک تجربه‌گرا و استقراگرایی تمام است (همان: 14). میل، کار خود را با بهره‌وری از مفهوم «انسان فرضی» (انسان اقتصادی) شروع و اصول موضوعه و فروضی را وارد اقتصاد کرد (بلاگ، 1994: 104). او اقتصاد سیاسی را علمی ضرورتاً مجرد می‌داند که از روش پیشینی¹ در آن استفاده می‌شود (همان: 105) و در نهایت، تنها شیوه معتبر برای تحقیق فلسفی در اقتصاد را آمیزه‌ای از روش قیاسی - استقرایی به روش پیشینی می‌داند و معتقد است روش خاص استقرایی به روش پسینی، جایگاه ویژه‌ای به عنوان ابزار اثبات و نه ابزار کشف دارد. بلاگ، میل را یک اثبات‌گرا می‌داند که البته شکست در اثبات یک پیش‌بینی را با ابطال نظریه اصلی مساوی نمی‌داند. (همان: 107)

اقتصاددانان مکتب تاریخی، اولین منتقدان مکتب کلاسیک و متأثر از افکار رمانتیکی اوایل قرن 19 بودند که بر اساس مبانی فلسفی رمانتیک‌گرایی، اقتصاد لسفیری و فرضهای عقلانیت‌انگیزی و فردگرایانه کلاسیک، مخدوش بود. تأکید بر برتری حقوق جامعه بر فرد و برخورداری از نگرش ارگانیکی به جای نگرش مکانیکی و انکار جهان‌شمول بودن قوانین اقتصادی، از ویژگی‌های روش‌شناختی مکتب تاریخی بود. آنها روش استقرا را مقبول دانسته، روش قیاس را مردود می‌شمردند. اشمولر معتقد بود پیوند علمی چون: جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و امثال آن با اقتصاد، باعث تقویت علم اقتصاد می‌شود (دادگر، 1391: 250). لزلی² (اقتصاددان تاریخی از شاخه انگلستان) معتقد بود ابعاد تاریخی و تکاملی اقتصاد باید در نظر گرفته شوند؛ قوانین انتزاعی نمی‌توانند تصویر درستی از توزیع و تولید ارائه کنند. (فردیل، 1953: 352)

نهایی‌گراها (1870) نیز از منظر فلسفی و معرفت‌شناختی، مدافع سرسخت روش قیاس و عقل‌گرایی بودند. لئون والراس ادعا کرد که استدلال ریاضی باید به عنوان روش‌شناسی علم اقتصاد مد نظر قرار گیرد. وی معتقد بود ریاضیات یک روش تجربی نیست، بلکه روشی عقل‌گراست و نظریه اقتصاد باید از مفاهیم واقعی مثل عرضه، تقاضا و مبادله عبور کند تا به علم ناب اقتصاد که شامل مفاهیم نوع آرمانی است، دست پیدا کند. از منظر منکر (اقتصاددان نهایی‌گرا)، تحلیل اقتصادی ضمن آنکه بر قیاس استوار است، باید از فرد آغاز شود. اندیشه فلسفی منگر که در قالب مکتب اتریش رخ نمود، از نظر معنا بر اندیشه ارسطو استوار است. وی معتقد بود اقتصاد به عنوان یک علم، از قضاوت‌های ارزشی جداست. (میچل، 1985: 127)

ننو کلاسیک در حقیقت تکامل اندیشه نهایی‌گرایان است که توسط مارشال صورت گرفت و این نام برای اولین بار توسط وی برای آن برگزیده شد. مارشال که بنیانگذار مکتب کمبریج هم می‌باشد، هر چند تحت تأثیر فضای علمی فیزیک نیوتنی به دنبال علمی و جهان‌شمول نشان دادن اقتصاد بود، اما به نوعی

1. روش پیشینی در مقابل پسینی قرار دارد. در روش پیشینی، عقل مقدم بر تجربه؛ و در روش پسینی، تجربه مقدم بر استدلال عقلی است.
2. Leslie

اقتصاد لسفری تعدیل‌شده اعتقاد داشت و برعکس والراس، مسائل اجتماعی و سیاسی را از اقتصاد جدا نمی‌کرد. (دادگر، 1391: 269)

در اواخر قرن نوزدهم، اندیشهٔ دکارتی دچار خدشه شد و این ایده که می‌توان همه چیز را با ابزار علم مکانیک تحلیل کرد، زیر سؤال رفت. فلاسفهٔ اروپایی سلطهٔ عقل‌گرایی محض در شناخت را تضعیف کردند و شناخت عقل منطقی را جزء کوچکی از کل هستی بیان کردند. این امر موجب ظهور مکتب اقتصادی جدیدی با عنوان نهاد‌گرایان شد. مکتب نهاد‌گرایی که توسط سه اقتصاددان معروف؛ یعنی ثوراشتاين وبلن،¹ وزلی میچل² و جان راجر کامونز³ پایه‌ریزی شد، روش‌شناسی جدیدی را در علم اقتصاد معرفی کرد که اهم لوازم آن عبارت بودند از پیوند کل‌گرایانه، نقش نهادها، نگرش تکاملی، رد فلسفهٔ درد و لذت و تأکید بر روش استقرا.

آنها از یک نوع روان‌شناسی فلسفی واقع‌گرایانه تبعیت می‌کنند. وبلن معتقد بود انسان بردهٔ عقلانیت ابزاری نیست و نیز علمی بودن تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی را مبتنی بر تغییرات تکامل نهادها در طول زمان می‌دانست، نه بر یک نقطهٔ تعادل ایستا (میچل، 1964: 279). میچل معتقد بود اقتصاد زمانی به صورت علم درخواهد آمد که چگونگی رفتار انسان را توضیح دهد. وی اهداف نظام سرمایه‌داری؛ یعنی کسب پول و هزینه کردن آن را ریشهٔ بحران‌های اقتصادی معرفی می‌کرد. گونار میرال، دیگر اقتصاددان نهاد‌گرا، معتقد بود در پشت تمامی گزاره‌های اثباتی، امور و عناصر ارزشی جای گرفته است و اصولاً گزارهٔ مستقل اثباتی در اقتصاد وجود ندارد. (دادگر، 1391)

در قرن بیستم و با تحولات صورت‌گرفته در فلسفهٔ علم، روش‌شناسی اقتصاد نیز دچار تحول شد. مهم‌ترین مکتب فلسفی قرن بیستم، ظهور پوزیتوسیم و شاخه‌های وابسته به آن، از جمله پوزیتوسیم منطقی است که پایه‌گذار آن اگست کنت فرانسوی می‌باشد. وی برای علم، سه مرحلهٔ الهیاتی (رئانی)، مابعد الطبیعی (فلسفی) و علمی قائل بود و معتقد بود در مرحلهٔ علمی در تبیین پدیده‌ها، پاسخهایی داده می‌شود که شش خصیلت دارند: واقعی، سودمند، یقینی، دقیق، نسبی و ارگانیک. هاجیسون نخستین کسی است که تغییرات فلسفهٔ علم را در روش‌شناسی علم اقتصاد وارد کرد و اثبات‌گرایی را بنا نهاد. از نظر وی، عدم اتکا به واقعیات قابل مشاهده و آزمون‌پذیر، علم اقتصاد را به شبه‌علم تبدیل می‌کند. او قضایای علم اقتصاد را به دو گروه تحلیلی و ترکیبی تقسیم می‌کند. از نظر او، گزاره‌های تحلیلی، همان گویه بوده و ضرورت منطقی دارند؛ در حالی که گزاره‌های ترکیبی، محتوای تجربی دارند و چون اقتصاد یک علم تجربی است، بر خلاف منطق و ریاضیات، باید گزاره‌های آن محتوای تجربی و آزمون‌پذیر داشته باشند (کادل، 1982: 107). به

1. Thorstein Veblen
2. Wesley Mitchell
3. John Rogers Commons

گفته بلاگ، توصیه اصلی روش شناختی هاچیسون آن است که تحقیقات علم اقتصاد به بررسی گزاره‌های آزمون‌پذیر تجربی محدود شود. (بلاگ، 1994: 138)

ابزارگرایی که افراطی‌ترین حالت تجربه‌گرایی است، از دیگر تفکرات فلسفی است که قرن بیستم و در مقابل مسئله صدق، توسط بریجمن تدوین شد. ابزار انگاری معتقد است که آنچه بشر تحت عنوان شناخت و علم از آن تعبیر می‌کند، راه موفق اکتان‌سازی ذهن است، نه راه کشف واقع! از نظر ابزارگراها، هدف علم، تولید نظریه‌هایی است که ابزاری مناسب برای مرتبط ساختن مجموعه‌ای از وضعیتهای مشاهده‌پذیر به مجموعه دیگر باشد. برای ابزارگرا، نظریه فقط به عنوان ابزاری برای پیش‌بینی مفید است. مهم‌ترین نماینده رویکرد ابزارگرا در علم اقتصاد، فریدمن است. وی واقع‌گرایانه بودن فرض را بی‌اهمیت می‌داند و معتقد است به دلیل عمل انتزاع که در نظریه‌پردازی انجام می‌شود، هرچه فرض غیر واقعی‌تر باشند، بهتر است. (دادگر، 1391: 305)

اندیشه ابطال‌گرایی پوپر، از دیگر مشربهای فلسفی بود که مطالعات اقتصادی را تحت تأثیر قرار داد. پوپر، معیار ابطال را برای تمیز علم از غیر علم معرفی کرد. وی علم را به مثابه مجموعه‌ای از فرضیه‌ها می‌داند که باید ابطال‌پذیر باشند، ولی هنوز ابطال نشده‌اند. فرضیه‌ای ابطال‌پذیر است که یک گزاره مشاهدتی یا مجموعه‌ای از گزاره‌های مشاهدتی منطقاً ناسازگار با آن امکان وجود داشته باشد؛ به طوری که اگر صدق این گزاره‌های مشاهدتی اثبات شود، فرضیه را ابطال کند (چالمرز، 1389: 53). از نظر آنان اقتصاد نه با مشاهده، بلکه با مسائل آغاز می‌شود.

مک‌لاسکی (1985) در «بلاغت در اقتصاد»، روش‌شناسی‌های تجویزی از قبیل ابطال‌گرایی یا مکاتب دیگر روش شناختی را رد می‌کند و معتقد است اقتصاددانان به فلسفه علم از رواج افتاده‌ای دل بسته‌اند که وی آن را مدرنیسم می‌خواند. مک‌لاسکی تحت تأثیر فلسفه ضد روش فایربراند قرار گرفته است که آن نیز پنجره‌هایی به دنیای پست‌مدرن می‌گشاید. وی خطابه را کشف اندیشه از طریق گفتمان می‌داند¹ و به پیوندی مستقیم بین اقناع مخاطبان و قدرت سخن و خطابه اقتصاددان معتقد است. (بلاگ، 1994: 26)

همان‌گونه که می‌بینیم، اقتصاد متعارف از جنبه‌های مختلف از مکاتب فلسفی تأثیر پذیرفته است. این تأثیر‌پذیری، به خصوص در زمینه معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و نیز انسان‌شناسی کاملاً مشهود است.

1. خطابه به معنای ایجاد راه‌های تأثیر بر شنوندگان از طریق کاربرد دقیق زبان است.

ه) تأثیرپذیری اقتصاد اسلامی از فلسفه

مطالعات اقتصادی در بین علمای اسلام سبقتی بالغ بر شش قرن نسبت به مطالعات اقتصادی غرب طی 400 سال اخیر دارد. مطالعه آثار خواجه نصیرالدین طوسی، خواجه نظام‌الملک، ابونصر فارابی، ابن‌خلدون، محمد غزالی و بسیاری دیگر از متفکران اسلامی در هزاره نخست هجری، حاکی از توجه و اهتمام دانشمندان و علمای اسلام به مباحث اقتصادی است. البته مانند آنچه در یونان و غرب تا قبل از سده 17 و 18 اتفاق افتاد، اغلب این مباحث در لابه‌لای مباحث اخلاقی، فقهی، سیاست‌مدن یا سفرنامه‌ها و رساله‌های متفرقه صورت می‌گرفت. هر یک از علمای قدیم به فراخور مشرب علمی و فلسفی خود، روشی را در تحلیل مسائل و مباحث اقتصادی پیش می‌گرفته‌اند. برای مثال، رویکرد ابن‌خلدون در تحلیل مباحث اقتصادی، در تطابق با نوعی کل‌نگری¹ یا مبتنی بر تحلیل علل تجمعی² است که به نوعی نزدیک به تحلیل‌های امثال گونار میردال یا اقتصاددانان نهادگراست. (صادق و غزالی، 1385: 11)

در خصوص علم دینی (از جمله اقتصاد اسلامی) نظرات مختلف و تعاریف متناهی ارائه شده؛ از جمله اینکه: علم دینی یعنی آنکه آموزه‌های بنیادی دین به عنوان پیش‌فرضهای علم در نظر گرفته شود و عالم با اتکا به این پیش‌فرضها و با الهام گرفتن از آنها، فرضیه‌هایی را در خصوص موضوعات مورد مطالعه فراهم آورد. این فرضیه‌ها دو بعد دارد؛ از یک سو، ملهم از آموزه‌های دینی و از سوی دیگر، حاصل پردازش عالمان است (باقری، 1379: 53). از منظر این گروه، علم نمی‌تواند خنثی و فارغ از پیش‌فرضهای معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه متافیزیکی و ایدئولوژیکی باشد. فرایند علم به نحوی است که می‌تواند با پیش‌فرضهای متافیزیکی و دینی خداپاورانه شکل گیرد یا با پیش‌فرضهای متافیزیکی غیرخداپاورانه. (خسروپناه، 1379: 358)

جوادی آملی نیز معتقد است علم ذاتاً نمی‌تواند بی‌جهت باشد و لزوماً مبتنی بر پیش‌فرضهای خاص ارزشی و متافیزیکی است (جوادی آملی، 1386: 22). «اساساً چیزی به نام علم سکولار و خنثی و بی‌طرف نداریم، بلکه علم از دو حال خارج نیست: یا الهی است یا الحادی» (همان). این نظریه معتقد است مفاهیم و نظریات علمی، مبتنی بر مفاهیم نظری و مبادی و مبانی مابعدالطبیعی است. (کوثی سامانی، 1387: 145)

با وجود نوآوری‌های بدیعی که فلاسفه مسلمان طی بیش از 14 قرن داشته‌اند، متأسفانه در محیط‌های دانشگاهی و علمی ما، فلسفه کانت به مراتب رایج‌تر و شناخته‌شده‌تر از فلسفه (برای مثال) بوعلی سیناست؛ یعنی ابن‌سینا با این عظمت که همه تاریخ بشر، از هزار سال پیش به این طرف، با اسم او درگیر است، در مجامع دانشگاهی ما حکمت و فکر فلسفی‌اش به اندازه‌ای که کتاب فکر فلسفی مثلاً کانت شناخته شده

1. Holism

2. Collectivism

است، شناخته شده نیست (خامنه‌ای، 1391). بررسی مطالعات اقتصاد اسلامی تأیید می‌کند که فلسفه نتوانسته است تا علوم اجتماعی و حل مسائل اقتصادی جامعه اسلامی امتداد پیدا کند.

اقتصاددانان مسلمان در مطالعه و کشف گزاره‌های علم اقتصاد اسلامی و در مواجهه با فلسفه اسلامی، به چند گروه تقسیم می‌شوند. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، تأثیر فلسفه بر یک علم را می‌توان در روش‌شناسی آن علم جستجو کرد؛ بنابراین، روش‌شناسی این چند گروه را بررسی خواهیم کرد.

1. پسینی بودن علم اقتصاد

گروهی از اندیشمندان اسلامی در اصل وجود و امکان علم اقتصاد اسلامی به عنوان یک علم پیشینی، تشکیک قائل‌اند. برخی از این افراد همچون مندر تحف، اصولاً الصاق واژه اسلامی به اقتصاد را غیر ضرور می‌دانند و گروهی دیگر نیز همچون شهید صدر، با تفکیک بین مکتب و علم اقتصاد اسلامی، وظیفه عالم مسلمان را کشف مکتب اقتصادی می‌داند و تحقق علم اقتصاد اسلامی را به عنوان یک علم پیشینی رد می‌کند.

شهید صدر با تفکیک بین مکتب اقتصادی و علم اقتصاد، معتقد است مکتب اقتصادی عبارت است از شیوه حل مسائل اقتصادی و علمی، که در هر جا به نحوی از آن پیروی می‌شود و علم اقتصاد، دانشی است که پدیده‌های اقتصادی را تفسیر و روابط آنها را با یکدیگر تعیین می‌کند (صدر، 1350، ج 2: 12). وی مکتب را «روش» و علم را «تفسیر» می‌داند و تفاوت اساسی مکتب و علم را نه از نظر موضوع و قلمرو، بلکه از حیث «روش و هدف مطالعه» معرفی می‌کند.

صدر، روش تحقیق و تدوین مکتب اقتصادی اسلام را نیز با روش تحقیق و تدوین علم اقتصاد اسلامی متمایز می‌داند. وی قوانین مدنی و سیستم قانونی و حقوقی را روبرو با نظریات و قواعد مکتب اقتصادی را زیربنا دانسته، روش مناسب برای کشف مکتب اقتصاد اسلام را تحقیق در رژیم حقوقی و قانونی اسلام و به عبارتی؛ حرکت از روبرو به زیربنا معرفی می‌کند. صدر، کار اقتصاددان مسلمان را اکتشاف و جستن می‌داند؛ در صورتی که کار طرفداران سرمایه‌داری و سوسیالیسم، تکوین و ابداع مکتب است. (همان: 24)

وی وظیفه علم اقتصاد را تفسیر رویدادهای واقعی اقتصاد جامعه می‌داند و این امر را از طریق یکی از دو روش ذیل امکان‌پذیر می‌داند:

1. جمع‌آوری رویدادهای اقتصادی از طریق آزمونهای واقعی زندگی و نظم دادن به آن اطلاعات بر پایه روشهای علمی و در نهایت، کشف قوانین حاکم بر آن رویدادها.

2. آغاز پژوهشهای علمی، از مسلمات معینی که فرض شده‌اند (جزء اصول قطعی مکتب اقتصادی است) و سپس کشف جهت اقتصادی و مسیر رویدادها در پرتو آن و در نهایت، فراهم کردن دستیابی به نظریات علمی اقتصاد.

محمدباقر صدر، شیوه اول را همان شیوه رایج در علم اقتصاد لیبرالی و رایج می‌داند. البته تأکید می‌کند که این روش زمانی توسط علمای اقتصاد لیبرالیستی به کار گرفته شد که همه مردم جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند به کاپیتالیسم معتقد بودند و در همه ارکان زندگی آنها پیاده شده بود. چنانچه فرض کنیم که همه مردم یک جامعه به آموزه‌های شریعت اسلامی مؤمن و پایبندند، تطبیق آموزه‌های اقتصاد اسلامی با روابط اقتصادی - اجتماعی، زمینه تحلیل و ساماندهی گزاره‌های علمی مربوط به پیامدهای عینی عملکرد این آموزه‌ها را فراهم می‌کند. بنابر این، در این شیوه تا روابط اقتصادی جامعه بر اساس آموزه‌های اقتصاد اسلامی شکل نگیرد و رویدادهای عینی اقتصاد جامعه از این آموزه‌ها نشئت نگیرد، نمی‌توان علم اقتصاد اسلامی را تدوین کرد. در واقع؛ با اجرای این آموزه‌های خاص در ساحت اقتصاد جامعه، زمینه تحلیل علمی رویدادهای مرتبط با آن فراهم می‌شود. (همان: 333)

در شیوه دوم، نقاط معینی از سیستم اقتصادی بررسی و از آثار آن در اثبات تطبیق فرضی، نتیجه‌گیری می‌شود و از این طریق، درباره امور اقتصادی در جامعه اسلامی بر پایه همان نقاط بررسی شده، نظریاتی کلی وضع می‌شود. در این گونه تفسیرها، یک واقع اقتصادی که بر اصول معینی استوار باشد، فرض کرده؛ سپس این واقع مفروض را تفسیر و خصوصیات کلی آن را در پرتو همان اصول کشف می‌کنیم. (همان: 407)

شهید صدر، شیوه اول را به دو علت دقیق‌تر می‌داند: الف) احتمال عدم تطابق؛ چه بسا ممکن است اصول فرضی و نظریه‌هایی که به عنوان علم اقتصاد ارائه می‌شود، پس از تحقق این نظام، با عملکرد آن هماهنگی و تطابق نداشته باشد. ب) تأثیر عناصر روانی بر رفتارهای اقتصادی؛ عنصر روحی - روانی حاکم بر جامعه اسلامی، بر کیفیت رفتارهای اقتصادی جامعه تأثیر چشمگیری دارد و تا مکتب اقتصادی اسلام تطبیق نشود، این عنصر روانی فراگیر و تأثیرگذار به وجود نمی‌آید. بنابر این، شهید صدر معتقد است باید ابتدا اصول مکتبی اقتصاد اسلام کشف و در جامعه ساری و جاری شود و آنگاه عالمان اقتصاد اسلامی به تفسیر و توصیف رویدادهای اقتصادی به صورت مستقل و جدا از اندیشه پیشین یا ارزشهای برتر مانند عدالت اقدام کنند و از این طریق، علم اقتصاد اسلامی شکل گیرد. (یوسفی، 1375: 113)

از سوی دیگر، مندر تحف با رد ضرورت پسوند اسلامی برای اقتصاد، علم اقتصاد را به عنوان بخشی از مطالعه تمدن و جامعه دانسته، آن را مطالعه رفتار فردی و اجتماعی بشر در ارتباط با استفاده از منابع در جهت تأمین اهداف مادی بشر تعریف می‌کند (مندر تحف، 2003: 23). بر اساس این تعریف، قلمرو علم اقتصاد عبارت است از: رفتار بشر با همه جوانب آن و تحت هر نوع از ارزشهای اخلاقی و مذهبی و در داخل تمام چارچوبهای اجتماعی، سیاسی، قانونی و نظریه‌های اقتصاد باید بتواند رفتار مؤمنین و غیر مؤمنین را در راستای پیگیری اهداف مادی توضیح دهند. (همان). وی نظام اقتصادی را دارای سه عنصر تشکیل‌دهنده می‌داند: 1. فلسفه یا ایدئولوژی اساسی؛ 2. اصول موضوعه، فرضها و قواعد کلی منتج از ایدئولوژی؛ 3. قوانین اجرایی. (همو، 2005: 157)

بر این اساس، وظیفه استخراج نظام اقتصاد اسلامی از دو بخش تشکیل می‌شود:

- اکتشاف نظری تمام اجزای تشکیل دهنده نظام و سازگاری درونی آن؛

- بررسی پیرامون اعتبار و قابلیت اجرای نظام، شامل روشی که متغیرها و رفتارها در چارچوب نظام تحت تأثیر واقع می‌شوند. (همان)

مندرجه‌ف، روش کشف نظام اقتصادی اسلامی را شبیه روش کشف نظریه‌ها و قوانین کلی در علم فقه می‌داند و روش آن، همان روش استنباطی است که در فقه استفاده می‌شود. مندرج‌ف اعتقاد دارد با توجه به عقاید شخصی و اخلاقی اقتصاددانان مسلمان که قطعاً بر اساس اصول دینی و شریعت است، بازیابی علم اقتصاد توسط وی منجر به تشخیص پیش‌فرضهای غیر مبتنی یا متناقض با اصول و مبانی شریعت می‌شود و با توجه به عقاید شخص محقق، این پیش‌فرضها در جهت مبانی شریعت تصحیح می‌شوند. وی در خصوص ابزارهای تحلیل معتقد است که اختلاف نظر اقتصاددانان مسلمان و سنتی، بسیار اندک است. مطالب اساسی منطقی ریاضی و تجربه‌گرایی، ابزارهای رایج برای تمام اقتصاددانان - اعم از اسلامی و غربی - است. ممکن است اقتصاددانان مسلمان ناچار به تعریف مجدد و تصحیح تعدادی از مفاهیم پایه‌ای نظریه اقتصاد باشند، اما به نفعی روش استقرا و ابزارهای تحلیل نظریه اقتصادی در هیچ‌یک از مبانی عقیدتی احتیاج ندارند. (بیرمزی، 1388: 240)

این گروه که نگارنده، روش‌شناسی مکتب‌گرایانه بر آنها نام نهاده است، اصولاً ساحت علم اقتصاد را تفسیر رفتار و پدیده‌های اقتصادی می‌داند و لذا تفاوتی بین اسلام و غیر آن نمی‌شمرد و معتقد است ابزارها و روشهای علمی متداول در علم اقتصاد رایج، چنانچه توسط اندیشمندان اسلامی استفاده شوند یا رفتارهای اقتصادی در جامعه‌ای اسلامی که همه اعضای آن معتقد و مقید به شریعت باشند، تفسیر و بررسی شوند؛ علم اقتصاد اسلامی شکل خواهد گرفت.

2. روش‌شناسی فایده‌گرایانه¹

چپرا فاکتور اساسی آزمون برای قضاوت درباره هر رشته‌ای از دانش را نافع بودن آن برمی‌شمرد و نافع بودن را تنها زمانی تأیید می‌کند که در مسیر اهداف مقاصد شریعت باشد. وی هدف شریعت را افزایش رفاه نوع بشر می‌داند که در حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال آنها نهفته است. لذا اقتصاد اسلامی ضمن آنکه همچون اقتصاد سنتی می‌تواند به تمرکز بر تخصیص و توزیع منابع ادامه دهد، اما هدف اصلی‌اش باید محقق ساختن مقاصد شریعت باشد و آن پنج امر مزبور را تضمین کند. (چپرا، 2009: 147)

وی معتقد است اقتصاد اسلامی رشته‌ای از دانش است که به تحقق رفاه بشر از طریق نوعی تخصیص و توزیع منابع کمیاب که با مقاصد شریعت سازگار است، کمک می‌کند؛ بدون اینکه آزادی فردی را بی‌جهت محدود کند یا موجب عدم تعادل‌های اقتصاد کلان و زیست‌محیطی مستمر شود یا همبستگی اجتماعی و خانوادگی یا بافت اخلاقی جامعه را تضعیف کند. (همان)

چپرا برای اقتصاد اسلامی چند وظیفه می‌شمرد: 1. مطالعه رفتار واقعی افراد، گروه‌ها، بنگاه‌ها، بازارها و دولت‌ها (بدون محدودیت فرض نفع شخصی برای انسان)؛ 2. تبیین نوعی رفتار که به تحقق اهداف منجر شود؛ 3. کشف توضیح اینکه چرا عوامل مختلف اقتصادی به گونه‌ای که هست رفتار می‌کنند نه به گونه‌ای که باید رفتار کنند؛ 4. ارائه راهبردی عملی برای تحول اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به گونه‌ای که رفتار همه بازیگران بازار (اقتصاد) را به آنچه برای تحقق اهداف لازم است، نزدیک کند. (همان)

وی استفاده و بهره‌جستن از تاریخ و آمار و اطلاعات جوامع مسلمان و غیر مسلمان در گذشته را در این مسیر تجویز کرده، باور دارد فقط با استدلال منطقی و آزمون است که علم اقتصاد اسلامی می‌تواند هویت مجزای خود را بر ادبیات عقیدتی، حقوقی و فلسفی اسلام بنا کند.

وی استفاده از منابع معرفت و ابزار آزمون اقتصاد سنتی را لاجرم به معنای طرفداری از اثبات‌گرایی منطقی یا تجربه‌گرایی افراطی یا عقل‌گرایی افراطی نمی‌داند و استفاده از آن را در اقتصاد اسلامی تجویز کرده، بلاشکال می‌داند. به گفته وی، علم اقتصاد اسلامی ممکن است مجبور باشد موضعی متوسط بین ماقبل تجربه‌گرایی افراطی و تجربه‌گرایی افراطی را برگزیند. (همان)

3. تجویز گزاره‌های اقتصاد سنتی بالضروره

گروهی دیگر از دانشمندان اسلامی، اصول موضوعه اقتصاد متعارف را فاقد اعتبار می‌دانند؛ اما به سبب فاصله زیاد وضع موجود و وضع آرمانی اسلامی، گزاره‌های اقتصاد متعارف را تجویز می‌کنند. یسری احمد از جمله این اقتصاددانان اسلامی است. وی هر نظریه علمی را از منظر روش‌شناسی، دارای سه مؤلفه اصلی و مهم می‌داند: تعاریف (یا اصطلاحات)؛ اصول موضوعه (فروض مبنایی) و فرضیه‌ها. وی اصول موضوعه و فروض مبنایی اقتصاد متعارف را از نظر شرع و ارزش‌های اسلامی به طور کامل یا تا حد زیادی فاقد اعتبار دانسته، معتقد است تفسیر متغیرها و رفتار اقتصادی ناشی از این نظریه‌ها در اقتصاد اسلامی قابل پذیرش نیست (یسری احمد، 2002). یسری احمد اصول موضوعه را قابل استخراج از دستورات فقهی می‌داند؛ ولی در عین حال، با توجه به فاصله بین جنبه‌های دستوری شریعت اسلامی (حالت آرمانی) و شرایط واقعی موجود در اقتصاد، بر مبنای قاعده فقهی «ضروره»، تجویز می‌کند که به طور موقت و در دوره انتقال از اقتصاد سنتی به اقتصاد اسلامی، می‌توان گزاره‌های اقتصاد سنتی را پذیرفت و آن را مبنای عمل قرار داد.

گروهی از علمای اقتصاد اسلامی ضمن تأکید بر تأثیرپذیری علم از گزاره‌های ارزشی، با تفکیک اقتصاد اثباتی و دستوری، روش‌شناسی متداول اقتصاد متعارف را در گزاره‌های اثباتی، مورد قبول می‌داند. محمد انس زرقا، علم را شاکله نظام‌مندی از معرفت می‌داند که متشکل از فرضیات و نتایج کلی است که آزمون‌پذیر بوده، به وسیله هر روش منطقی از قبیل تحلیل منطقی یا مشاهده (استقرا) یا تجربه قابل اثبات است (زرقا، 2011: 375). وی علم را دارای سه رکن اساسی، شامل پیش‌فرضها و اصول بدیهی، احکام ارزشی یا قضاوت‌های ارزشی و بخش توصیفی و اثباتی می‌داند. وی معتقد است علم به طرق مختلف از گزاره‌های ارزشی متأثر است و در چند مرحله بر علم تأثیر می‌گذارد که عبارتند از: انتخاب قضایا و موضوعات تحقیق و تحلیل، انتخاب متغیرها و فرضها و در نهایت، انتخاب روشهای بحث و استدلال و معیارهای آزمون و تأیید فرضیه‌ها. در خصوص گزاره‌های اثباتی یا بخش توصیفی علم اقتصاد، وی معتقد است هر کس (اعم از مسلمان یا غیر مسلمان) که واقعیت خاصی از زندگی اقتصادی را مشاهده یا شناسایی کرد، آن قسمت بخش پذیرفته‌شده‌ای در اقتصاد اسلامی است. وی در این خصوص تکیه بر سایر منابع شناخت انسانی، همچون مشاهده و استقرا را نیز جایز می‌شمارد. برای مثال، وی قانون بازدهی نزولی یا قانون انگل را از این نظر که گزاره اثباتی و وصفی‌اند، چنانچه صدق آن را با ارجاع بر واقع تأیید کنیم، گزاره صادق می‌داند و آن را به گنجینه علم اقتصاد اسلامی اضافه می‌کند. (زرقا، بی تا: 3)

4. روش‌شناسی اجتهاد سیستمی

میرمعزی از جمله دانشمندان معاصر است که در خصوص اقتصاد اسلامی و از جمله روش‌شناسی اقتصاد اسلامی، تألیفات متعدد دارد. میرمعزی با استناد به منابع نقلی (میرمعزی، 1384: 46)، سه هدف را برای نظام اقتصادی اسلام برمی‌شمرد: امنیت اقتصادی؛ عدالت اقتصادی؛ رشد تولیدات مورد نیاز جامعه. وی، روش کشف نظام اقتصادی اسلام را مبتنی بر مبانی پیشی اسلام مشتمل بر سه بحث معرفت‌شناسی، جهان‌بینی و مفاهیم ارزشی حاکم بر نظام اقتصادی می‌داند. (میر، 1390: 51)

میرمعزی، منابع کشف نظام اقتصادی اسلام را همان منابع فقهی؛ یعنی آیات و روایات و نیز عقل می‌داند. وی روش اجتهادی را به دو نوع اجتهاد تحلیلی و اجتهاد سیستمی تقسیم می‌کند. در اجتهاد تحلیلی، مجتهد در صدد است حکم هر یک از رفتارها و روابط مکلف را از ادله استنباط کند، بدون آنکه توجهی روشمند به ارتباط احکام با یکدیگر و استنباط آنها بر مبانی فلسفی و سازگاری آنها در جهت هدفها داشته باشد (همان: 17). وی با کافی ندانستن اجتهاد تحلیلی و تجزیه‌گرایانه، روش اجتهاد سیستمی را مطالعه، شناختن اجزا، روابط و چگونگی کارکرد نظام به عنوان کل مرتبط و منسجم در جهت هدفهای آن می‌داند. وی منابع و قواعد اجتهاد سیستمی را همچون اجتهاد، تحلیلی دانسته، منتهی مراحل مطالعه را در این روش و نیز اصول روشی آن را دارای تمایزاتی معرفی می‌کند.

مراحل مطالعه در اجتهاد سیستمی از منظر وی عبارتند از: تعیین مرزهای نظام؛ شناخت اجزای نظام؛ تعیین زیرنظامها؛ استنباط مبانی نظام؛ استنباط اهداف نظام؛ کشف روابط در جهت هدفها.

اصول روشی که باید در اجتهاد سیستمی مورد توجه قرار گیرند نیز عبارتند از: گسترش قلمرو اجتهاد، حفظ سازگاری و انسجام استنباطها، گروه‌بندی و مجموعه‌سازی، ساده‌سازی (یعنی مطالعه و پرداختن به احکام اصلی و مهم به جای پرداختن به جزئیات احکام متکثر و غیر مهم). (میرمعزی، 1389: 5)

میرمعزی همچنین معتقد است که علم اقتصادی جهان‌شمول که موضوع آن انسان و جامعه انسانی باشد و قانونهای علمی جهان‌شمولی برای تبیین رفتارهای اقتصادی انسانها (با هر مکتب و رای) را ارائه کند، وجود ندارد و وجود چنین علمی محال است (میرمعزی، 1386: 29) و عنوان می‌کند که علم اقتصاد را از دو وجه می‌توان به اسلام منتسب کرد: 1. از راه موضوع؛ 2. از راه مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی.

هر چند می‌توان میرمعزی را از جمله اقتصاددانان اسلامی معاصر دانست که بر جایگاه فلسفه و تأثیر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی بر کشف نظام اقتصاد اسلامی و گزاره‌های علمی اقتصاد تأکید دارد و در مقدمه مباحث و کتب خود نیز به این امر می‌پردازد؛ اما در عمل و در ورود به فرضیه‌ها، به نحوی همان روش‌شناسی اقتصاد متعارف را می‌پذیرد و با تغییر یا افزودن برخی مفاهیم، ساختار و کلیت آن گزاره‌ها و شیوه اثبات آنها را می‌پذیرد که می‌توان به کتاب اقتصاد کلان اسلامی وی اشاره کرد.

به طور کلی، مطالعات اقتصاد اسلامی را از حیث روش‌شناسی به سه گروه می‌توان تقسیم کرد:

گروه اول: مکتب‌گرا؛ این عده از دانشمندان مسلمان معتقدند که اسلام، مکتب اقتصادی دارد نه علم اقتصاد. این گروه که شهید صدر در رأس ایشان است، وظیفه علم اقتصاد را تفسیر رویدادهای واقعی اقتصاد جامعه می‌دانند و در این مسیر، روشهای اقتصاد متعارف را جایز و علمی می‌شمرند. این گروه معتقدند تفاوتی بین نظریه‌های اقتصادی در تبیین و تفسیر روابط اقتصادی مؤمنین و غیر مؤمنین وجود ندارد (منذر قحف). علم را شاکله نظام‌مندی از معرفت می‌دانند که متشکل از فرضیات و نتایج کلی است که آزمون‌پذیرند و به وسیله هر روش منطقی از قبیل تحلیل منطقی یا مشاهده (استقرا) یا تجربه، قابل اثبات است (زرقا، بی‌تا). ایشان استخراج مکتب و نظام اقتصاد اسلامی را وظیفه اقتصاددان مسلمان می‌دانند و روش مد نظر را، اجتهاد و روشهای فقهی معرفی می‌کنند. محمدباقر صدر، منذر قحف و انس زرقا را می‌توان از جمله این گروه دانست. تحقق علم اقتصاد اسلامی از منظر ایشان زمانی خواهد بود که کل اعضای جامعه به احکام اسلامی پایبند باشند و رفتار و نگرش آنان مطابق آموزه‌های اسلامی باشد. در چنین شرایطی، با همان روش‌شناسی‌های متداول اقتصاد متعارف، می‌توان پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی را تفسیر کرد و حاصل آن، علم اقتصاد اسلامی را شکل می‌دهد.

گروه دوم: کسانی که به نوعی فایده‌گرایی در علم اقتصاد معتقدند. این گروه، معیار علم بودن یک رشته را نافع بودن آن برای بشر می‌دانند. ایشان علم اقتصاد اسلامی را به جهت نافع بودن آن در جهت تحقق اهداف شریعت، یک رشته از علوم می‌دانند. محمدعمر چپرا از معتقدان به این نظریه، هدف شریعت را

افزایش رفاه نوع بشر می‌داند که در حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال آنها نهفته است. این گروه، بحث روش را زاید دانسته، به نوعی تکثرگرایی در روش‌شناسی معتقدند و استفاده از منابع معرفت و ابزار آزمون اقتصاد سنتی را لاجرم به معنای طرفداری از اثبات‌گرایی منطقی یا تجربه‌گرایی افراطی یا عقل‌گرایی افراطی نمی‌دانند و استفاده از آن را در اقتصاد اسلامی تجویز کرده، باور دارند هر روشی که بتواند اهداف شریعت را محقق سازد، مورد تأیید است.

گروه سوم بر مبانی فلسفی علم اقتصاد اسلامی تأکید می‌ورزند و اصول موضوعه را یکی از مؤلفه‌های اصلی اقتصاد اسلامی می‌شمارند. ایشان خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول که اصول موضوعه را قابل استخراج از مبانی فقهی می‌دانند و نیز بین جامعه آرمانی که بایسته‌های اقتصاد اسلامی در آن جاری شود و نیز جامعه فعلی و واقعیت موجود، فاصله بسیار زیادی می‌بینند و به همین سبب، روشهای اقتصاد متعارف را به صورت ضروره می‌پذیرند. احمد یسری از این گروه است. گروه دوم که میرمعزی یکی از آنهاست، علاوه بر مبانی فقهی، مبانی و اصول فلسفی را نیز از جمله اصول موضوعه برمی‌شمرند و به نوعی کل‌نگری در استنباط اقتصاد اثباتی و دستوری اسلامی معتقدند و روش‌شناسی اجتهاد سیستمی را تجویز می‌کنند. اما در عمل، اولاً بیش از آنکه از فلسفه اسلامی سود برند، روش‌شناسی فقهی را مد نظر دارند و ثانیاً، به هنگام ارائه نظریه‌های اقتصادی در حوزه‌های خرد و کلان، به نحوی همان روش‌شناسی اقتصاد متداول و عموماً اقتصاد نئوکلاسیکی را دنبال می‌کنند.

در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که بر خلاف اقتصاد متعارف که بین مکاتب فلسفی و اقتصاد، هماهنگی و ارتباط مؤثر برقرار است و فلسفه تا علوم اجتماعی و اقتصاد امتداد یافته، این امر در مطالعات اقتصاد اسلامی صورت پذیرفته است. بر خلاف کسانی که فلسفه را ذهنیات می‌دانند و آن را در مسائل زندگی و جامعه و اقتصاد مؤثر نمی‌دانند، اتفاقاً فلسفه پایه علم محسوب می‌شود و بخش عمده‌ای از جاذبه فلسفه غرب، مربوط به همین تأثیرگذاری آن بر علوم اجتماعی است (خامنه‌ای، 1391). این امر؛ یعنی عدم امتداد فلسفه تا مطالعات اقتصادی و نیز عدم تأثیرپذیری علم اقتصاد اسلامی از فلسفه، به دو سبب است: نخست، عدم توجه و اهتمام اقتصاددانان مسلمان به مباحث فلسفه علم و نیز روش‌شناسی و به ویژه اصول و مبانی معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و دوم، عدم اهتمام فلاسفه مسلمان به فلسفه‌های مضاف و نقص موجود در مطالعات فلسفی. به این معنی که ذهنیتهای فلسفی، امتداد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ندارند؛ در حالی که فلسفه‌های غربی برای همه مسائل زندگی مردم، از جمله اقتصاد، کم و بیش تکلیفی معین می‌کنند و سیستمی ارائه می‌دهند. اما فلسفه ما به طور کلی در زمینه ذهنیات مجرد باقی می‌ماند و امتداد پیدا نمی‌کند که ضروری است این امر مورد توجه دانشمندان اسلامی اعم از فلاسفه و اقتصاددانان قرار گیرد.



منابع

- باقری، خسرو (1379). «وجه تسمیه دین». مصباح، ش 35.
- جوادی آملی، عبدالله (1386). منزلت عقل در هندسه معرفت دینی. قم: اسرا.
- خسروپناه، عبدالحسین (1379). کلام جدید. قم: مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه.
- دادگر، یدالله (1391). درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد. تهران: نی.
- زرقا، انس (بی‌تا). «تحقیق الاسلامیه علم الاقتصاد: المفهوم و المنهاج». جامعه‌الملک عبدالعزیز: الاقتصاد اسلامی، ش 2: 3-40.
- صادق، ابوالحسن و م. غزالی (1385). عقاید اقتصادی اندیشمندان مسلمان. احمد شعبانی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- صدر، سید محمدباقر (1350). اقتصاد ما. ترجمه محمد کاظم موسوی. تهران: برهان.
- عبودیت، عبدالرسول (1379). فلسفه مقدماتی. تهران: سمت.
- عیسوی، محمود (1379). «معرفت‌شناسی، عقلانیت و اقتصاد». فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق، ش 11: 34-9.
- مصباح یزدی، محمدتقی (1388). آموزش فلسفه، ج 1. تهران: چاپ و نشر بین‌الملل.
- مطهری، مرتضی (1373). مجموعه آثار. قم: صدرا.
- معارفی محمدی، عبدالحمید (1391). «روش‌شناسی علم اقتصاد و مسئله صدق». روش‌شناسی علوم اجتماعی و انسانی، دوره هجدهم، ش 71: 145-181.
- ملکیان، مصطفی (1380). تاریخ فلسفه، ج 4. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- میرمعزی، سید حسین (1389). «روش کشف نظام اقتصادی اسلام». اقتصاد اسلامی، ش 39: 34-5.
- میرمعزی، سید حسین (1388). فلسفه اقتصاد اسلامی. تهران: مؤسسه اندیشه و فرهنگ اسلامی.
- میرمعزی، سید حسین (1386). «موضوع علم اقتصاد اسلامی». اقتصاد اسلامی، ش 28: 35-7.
- میرمعزی، سید حسین (1390). نظام اقتصادی اسلام. تهران: مؤسسه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- مینی، پیرو (1375). فلسفه و اقتصاد: مبادی و سیر تحول نظریه اقتصادی. ترجمه حسین راغفر و مرتضی نصرت. تهران: علمی و فرهنگی.
- نکوئی سامانی، مهدی (1387). «علم دینی؛ امکان یا امتناع». دانشگاه اسلامی، ش 37: 1-12.
- یوسفی، احمدعلی (1375). «روشهای کشف آموزه‌های اقتصاد اسلامی». اقتصاد اسلامی، ش 22: 164-167.
- Blaug, Mark (1994). **The Methodology of Economics or How Economists Explain**. London: Cambridge University Press.
- Caldwell, Bruce (1982). **Beyond Positivism**. London: Allen & Unwin.
- Chalmers, Alan Francis (2007). **What is this thing Called Science: an Assessment of the Nature and Status of Science and its Methods?** Brisbane: University of Queensland Press.

- Chapra, Mohammad Umar (2009). **Ilm Iqtisād Islāmī** in **Falsafiyh Iqtisād Islāmī**. Trans. Seyyed Hosein Mir Moezzi. Tehran: Islamic Mind and Cultural Institute.
- Fred Bell, John (1953). **A History of Economic Thought**. New York: The Romaid Press.
- Hausman, D.M. (1992). **The Inexact and Separate Science of Economics**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Jacob, Viner (1968). **"Mercantilist Thought"**. In: *International Encyclopedia of Social Science*. Vol. 4. New York: MacMillan.
- Kahf, Monzer (2005). **"Dīn va Iqtisād"**. Trans. Seyyed Hosein Mir Moezzi. *Journal of Islamic Economics*, 18: 157-178.
- Kahf, Monzer (2003). **"Islamic Economics: Notes on Definition and Methodology"**. *Review of Islamic Economic*, 13: 23-47.
- Machlup, Fritz (1987). **Methodology of Economics and other Social Sciences**. New York: Academic Press.
- Mitchell, Wesley C. (1985). **"Thorstein Veblen"**. In: *What Veblen Taught: Selected Writings of Thorstein Veblen*. K. Menger (Ed.). Principles of Economics, Trans. Hoselitz. New York: University Press.
- Newman, Phillip Chartes (1952). **The Development of Economic Thought**. New York: Prentice Hall.
- Smith, Adam (2007). **The Wealth of Nations**. New York: Cosimo.
- Zarqa, Anas (2005). **"Islamic Economics: An Approach to Human Welfare"**. In: *Reading in the Concept and Methodology of Islamic Economics*, ed. Aidit Ghazali (Ed.). Kuala Lumpur: Cert Publication.
- Zarqa, Anas (1992). **Methodology of Islamic Economics: Lectures on Islamic Economics**. Jeddah: Islamic Research and Training Institute.
- www.khamenei.ir
- Baqeri, Khosrow (2000). **The Reason for the Name of Religion**. Qom: Mesbah Quarterly.
- Dadgar, Yadollah (2012). **An Introduction to the Methodology of Economics**. Tehran: Nashre Ney.
- Isavi, Mahmood (2000). **"Epistemology, Rationality and Economics"**. *Imam Sadegh University*, No. 11: 9-34.
- Javadi Amoli, Abdollah (2007). **The Role of the Intellect in the Geometry of Religious Knowledge**. Qom: Asra.
- Khosropanah, Abdolhosein (2000). **New Theology**. Qom: Qom Seminary Cultural Studies and Research Center.
- Maarefi Mohammadi, Abdolhamid (2012). **"Methodology of Economics and the Problem of Truth"**. *Ravesh Shenasi Olum Ejtemai VA Ensani*, No. 71: 145-181.
- Malekian, Mostafa (2001). **History of Philosophy**. Tehran: Pajuheshgah Hoze Va Daneshgah.

- Mesbah Yazdi, Mohammad Taghi (2009). **Teaching Philosophy**. Tehran: Chap va Nashr Beynolmellal.
- Mini, Piro (1996). **Philosophy and Economics: The Origins and Evolution of Economic Theory**. Trans. Hosein Raghfar & Morteza Nosrat. Tehran: Elmi Farhangi.
- Mir Moezi, Seyyed Hosein (2011). **Islamic Economic System**. Tehran: Farhang Va Andisheh Eslami.
- Mir Moezi, Seyyed Hosein (2009). **Philosophy of Islamic Economics**. Tehran: Farhang Va Andisheh Eslami.
- Mir Moezi, Seyyed Hosein (2010). "The Method of Discovering the Economic System of Islam". *Islamic Economic*, 39: 5-34.
- Mir Moezi, Seyyed Hosein (2007). "The Subject of Islamic Economics". *Islamic Economic*, 28: 7-35.
- Motahhari, Morteza (1994). **Set of Effects**. Qom: Sadra.
- Nekui Samani, Mahdi (2008). "Religious Science; Possibility or Refusal". *Islamic University*, 37: 1-12.
- Obudiyat, Abdolrasul (2000). **Introductory Philosophy**. Tehran: Samt.
- Sadegh, Abolhasani & M. Ghazali (2006). **Economic Beliefs of Muslim Thinkers**. Tehran: Imam Sadegh University Press.
- Sadr, Seyyed Mohammad Bagher (1971). **Our Economy**. Tehran: Nashre Borhan.
- Yusofi, Ahmad Ali (1996). **Methods of Discovering the Teachings of Islamic Economics**. Tehran: Eghtesad Eslami.

